

فئودالها و مقطعان چنانکه باید ممکن نبود. در اواخر عهد خوارزمشاهیان، بعلت فساد و عدم شایستگی زمامداران، حکومت مرکزی بیش از پیش، به ضعف گرایید و قدرت و استقلال فئودالها بیشتر شد و به شرحی که یاد کردیم، با حمله چنگیز، بساط حکومت نیمه جان خوارزمشاهیان برچیده شد.

با حمله مغول، وضع اقتصادی ایران بکلی درهم ریخت و دچار عواقب شومی گردید. قرائن بسیاری در دست است که چنگیزخان در آغاز کار، مایل بود که مناسبات اقتصادی خود را با ایران وسعت بخشد. «پدیویان مغولستان، بمناسبت احتیاجی که بمحصولات و امتعه بلاد آباد اطراف مساکن خود داشتند، به تجارت و دایر نگاه داشتن طرق معاملات، اهمیت بسیار می دادند و قبل از عهد چنگیز بین طوایف مغول و مردم چین، تجارت معتبری دایر بود و سکنه مسلمان ترکستان شرقی و اویغورها واسطه این تجارت محسوب می شدند.

تجار مسلمان رعایای خوارزمشاه از یک طرف، و چنگیزخان از طرفی دیگر، مایل به افتتاح راههای تجارتی قدیم و دایر ماندن آنها بودند. ولی خوارزمشاه شخصاً به این مسائل اعتنائی نداشت و سیاست جهانگیری چشم خرد او را پوشیده بود، چنانکه نمایندگانی را که به چین فرستاد فقط برای کسب اطلاع و تحقیق اخبار و دانستن قدرت و قوت مغول بود و بهیچوجه به منافع رعایای خود و مصالح حال مملکت توجهی ظاهر نمی کرد. برخلاف او، چنگیز، تجار مسلمان را به ممالک خود جلب می نمود و بیش از همه چیز میل داشت که روابط بین او و خوارزمشاه بر اساس صلح و سلامت استوار بماند و کاروانهای دوطرف دائماً در رفت و آمد باشند. تجار مسلمان رعیت خوارزمشاه که در ممالک اطراف، مثل چین و روسیه، معاملات بسیار می کردند و غالباً با مردم این ممالک حساب داشتند، از بروز جنگ در این نواحی، همه وقت، ضرر بسیار می دیدند و هر وقت که صلح برقرار می گردید و راه تجارت باز می شد، بدون فوت وقت، باب معاملات را مفتوح می نمودند.

پس از آنکه متصرفات مغولان و خوارزمشاهیان بسط یافت، تجار مسلمان در صدد برآمدند که با مغولستان و چین تجارت کنند. چنگیزخان، چنانکه اشاره کردیم، با این فکر موافق بود. وی راههای تجارتی را امن کرد و محافظینی (قرقچی) برای حمایت کاروانیان و مساعدت با ایشان، در منازل کاروانی گماشته بود. سه نفر از تجار مسلمان، با تعدادی پارچه های زربفت قیمتی، به خدمت چنگیزخان رفتند. چنگیز امتعه ایشان را به قیمت خوب خرید و فوق العاده در اکرام ایشان کوشید، و جماعتی از تجار رعیت خود را، با فرستادگانی همراه تجار مسلمان، به ممالک خوارزمشاهی فرستاد.

چنگیز همراه این هیأت، هدایایی نیز فرستاد و ایشان در سال ۶۱۰ در ماوراءالنهر به خدمت سلطان محمد رسیدند و پیام حسن نیت چنگیز را ابلاغ کردند؛ ولی سلطان از این که چنگیز او را پسر خود خوانده بود برآشفت، اما با وساطت و حسن تدبیر یکی از فرستادگان چنگیز، آتش خشم خوارزمشاه فرو نشست و معاهده ای بین آنان منعقد شد و مقرر گردید که دوستان یکدیگر را دوست و دشمنان هم را دشمن مشترک خود بدانند. از طرف چنگیز، محمود یلواج این عهدنامه سودت را امضا کرد.

پس از عقد این معاهده، عده زیادی از تجار مغول (بین ۴۰۰ تا ۵۰۰ نفر) به عزم

ماوراءالنهر، حرکت کردند و اجناس و امتعه گرانبهایی از قبیل طلا و نقره و ابریشم و پارچه‌های قیمتی و مشک و احجار کریمه با خود آوردند. ولی در شهر اترا، غایرخان، از منسوبان ترکان خاتون، به اسواول تجار طمع کرد و ایشان را نزد خوارزمشاه، جاسوس معرفی نمود. آنگاه، جملگی را کشت بجز یک نفر که جان سالم به‌در برد و ساوق را به چنگیز گزارش داد. چنگیز در عین قدرت در مقام جنگ بر نیامد. دو فرستاده تاتار را با یک نفر از مطلعین نزد خوارزمشاه فرستاد و به این عمل زشت اعتراض کرد و تسلیم غایرخان را خواست ولی سلطان نپذیرفت. زیرا غایرخان با سران نظامی منسوب و مربوط بود و ترکان خاتون که خود در سیاست خوارزمشاهیان نفوذ فراوان داشت با این کار موافقت نمی‌کرد. در نتیجه، سلطان محمد که مردی سبک مغز و جاهل بود، تحت تأثیر اطرافیان، نه تنها با تسلیم غایرخان آتش خشم چنگیز را تسکین نداد بلکه دو نفر فرستادگان او را نیز بقتل رسانید.^۱ و مقدمات حمله خانان سوز مغول را به دست خود فراهم کرد. در جریان این حمله خونین، به کشاورزی و صنایع دستی ایران لطمات سنگین وارد شد و آبادیها و آثار تاریخی و هنری بسیاری دستخوش نهب و غارت گردید. علت اساسی شکستهای متوالی محمد خوارزمشاه این بود که سیاست اقتصادی و اجتماعی و مالیاتی این مرد و اطرافیان ستم - پیشه‌اش مورد تأیید مردم نبود. نه تنها فئودالها و سران نظامی با یکدیگر و با سلطان همصدا و همفکر نبودند بلکه بین خود آنان، در چپاول و استثمار مردم اختلاف بود. به نظر محققان شوروی، «محمد خوارزمشاه با اینکه نیرویش بمراتب بیش از مغولان بود، نتوانست در مقابل مهاجمان ایستادگی کند. او نه به سرداران خود اعتماد داشت نه به فئودالهای دست‌نشانده و نه به سپاهیان ایشان و از این که آنان را برای یک نبرد قاطع در یک نقطه متمرکز سازد بیمناک بود؛ بدین سبب، به دستجات کوچک تقسیم‌شان می‌کرد و لشکریان چنگیز این دستجات را یک‌یک نابود می‌کردند.

هجوم چادر نشینان، اعم از تازیان بدوی و یا ترکان غز و غیره به سرزمینهای زراعتی و کشاورزی اسکان یافته، بطور کلی، همیشه موجب ویرانی و قمر بود ولی در این موارد یاد شده، این ویرانیها بدون نقشه صورت می‌گرفت.

اسا چنگیزخان و سرداران او، تخریب سرزمینهای حاصلخیز و شهرها و کشتار دسته‌جمعی مردم را به طور متشکل عملی می‌ساختند. مبتکر این شیوه، چنگیزخان بود و سبب آن این بود که عده لشکریان مغول قلیل بود، و به حساب آکادمیسین، بارتولد، از دوست هزار تجاوز نمی‌نمود، و این عده برای انقیاد اراضی وسیعی که چنگیزخان تسخیر نموده بود، کفایت نمی‌کرد.

چنگیزخان می‌خواست بوسیله کشتار دسته‌جمعی کسانی که قادر به مقاومت بودند و استقرار شیوه قتال و ارباب، اقوام مغلوب را سرعوب و ضعیف کند و از عصیان و شورش آنان علیه آنها محرومان جلوگیری بعمل آورد. عده‌ای از اطرافیان و نزدیکان چنگیزخان این شیوه را تأیید نمی‌کردند. بطوری که از منابع موجود بر می‌آید، حتی دو تن از فرزندان چنگیزخان - جوچی و اوگدی (اوکتای) - مخالف این روش بودند. ولی اکثر فئودالهای چادر نشین مغول روش چنگیزی را می‌پسندیدند، زیرا چنگیز دزدی و غارت را به مقیاسی که تا آن زمان سابقه نداشت مجاز

می‌دالست و دست ایشان را باز گذاشته بود.»^۱

شک نیست که حمله چنگیز و بازماندگان او، اقتصاد نیمه‌جان ایران را به ورشکستگی سوق داد؛ زیرا در جریان این جنگهای خونین، کشاورزان و زمینهای زراعتی و باغهای آسان، دستخوش نهب و غارت می‌شدند، و محترفه و پیشه‌وران و صنعتگران را نیز از زادبوم خویش به نقاط مورد نظر اجباراً کوچ می‌دادند. به این ترتیب، با حمله مغول، صنعت و کشاورزی ایران بکلی فلج گردید.

با این حال، «علی‌رغم ویرانیهای عظیمی که فتوحات مغولان در کشورهای آسیا و اروپا به بار آورده بود، مناسبات بازرگانی میان ممالک سزبور قطع نشد. فاتحان، از لحاظ نظامی و سوق-الجیشی، راههای مناسب ساخته شبکه وسیعی از مراکز پستی (یام) احداث کردند: کاروانها نیز از این راهها استفاده کرده، بخصوص از ایران به چین و بالعکس، آمدوشد می‌نمودند. خانان بزرگ مغول نفع خویش را در حمایت از تجارت کلی کاروان که در دست شرکتها بزرگ تجاری مسلمان ایرانی و خاورمیانه‌ای بود می‌دانستند و اعضای این شرکتها را «شریک» می‌نامیدند. خانهای بزرگ، بویژه اوکتای، با کمال میل، در شرکتها سزبور سرمایه‌گذاری کرده و از ایشان حمایت می‌کردند. کار این شرکتها تجارت کلان بین‌المللی بود. منسوجات گرانبها و اشیاء تجملی را که بیشتر مورد نیاز اعیان و بزرگان بود، خریدوفروش می‌کردند.»^۲

به این ترتیب، پس از حمله مغول، آن دسته از بازرگانان ایرانی که با سران مغول در فعالیتهای تجاری هماهنگی و همقدمی می‌کردند، کمابیش، منتفع و بهره‌مند می‌شدند ولی کشاورزان یعنی اکثریت مردم، از لحاظ اقتصادی، وضع دلخراشی داشتند و سنگینی بار مالیات و مظالم مستمر فتوودالها و سران مغول، کمر آنها را خرد کرده بود. خراسان در نیمه اول قرن هفتم، وضع خاصی داشت.

«جنتمور، نخستین حاکم مغول، وظیفه‌دار بود تا بتواند از مردم محل، پول و اسوا و پربها و محصولات بیشتری اخذ کند و وصول منظم مالیات و خراج را تأمین نماید. جنتمور مردم را بیرحمانه شکنجه و مجبور می‌کرد محل اسوا و خویشت را نشان دهند. وی بمنظور ایجاد دستگاه اداری و بخصوص مالیاتی، مأموران محلی و ایرانی را به خدمت خود جلب کرد.

جنتمور و جانشینان وی، در مقابل خان مغول، مسؤول وصول سرتب مالیاتها و خراج و ارسال آن به خزانه خان بودند. این امر فقط در صورتی امکان‌پذیر بود که مالیات‌گزافی بر اهالی وضع شود ولی نه بنحوی که مالیات دهنده را بکلی از هستی ساقط و فقیر کند یا بدیگر سخن، میزان مالیات طوری باشد که لاقل زارع قادر باشد، پس از پرداخت آن، مجدداً به زراعت پردازد.

حکام خراسان اقداماتی بعمل آوردند تا شهرها و دهکده‌هایی که در دوران هجوم مغولان ویران شده بود احیاء گردد؛ مثلاً گرگوز، جانشین جنتمور، طوس را احیاء و مقرر حکومت خویش ساخت. هرات نیز احیاء شد. حکام خراسان و فتوودالهای مغول که در زمره اطرافیان وی بودند، با فتوودالهای اسکان‌یافته محلی که از قتل و غارت مغولان جان بدر برده بودند، نزدیک

۱. تاریخ ایران از دوران باستان تا سده هجدهم، پیشین، ص ۳۲۷-۳۲۵ (به اختصار).

۲. همان، ص ۳۲۲.

شدند و اندک اندک، فرهنگ و تمدن ایران را پذیرفتند. این خط مشی سیاسی، یعنی نزدیکی فاتحان با سران مغلوبان، با روش دیگری که اکثر اعیان مغلوب تعقیب می‌کردند تصادم می‌کرد. اینان پیروان سنن چادرنشینان بودند و با سردم اسکان یاقته دشمنی می‌ورزیدند و بالکل حاضر نبودند حتی سخنی هم از نزدیکی با آنان بشنوند.

سران نظامی مغول، گذشته از اجحاف و تجاوز و زورگویی و برده کردن ساکنان بلاد و قصبات، به تصرف اراضی آغاز کردند. ولادان، سورخ ارسنی، نقل میکنند که «مغولان وارد کشور گرجستان شدند و تمام محال و نواحی و قلاع غیر قابل وصول معروف را، به قرعه، میان سران خود تقسیم کردند، و اینان بلادرنک، نقاطی را که به حکم قرعه نصیب ایشان گشته بود تصرف می‌کردند.» در ایران نیز وضع به همین قرار بود.

فئودالهای مغول، در متصرفاتی که بطریق بالا بدست آورده بودند، مانند امیران مستقل، رفتار می‌کردند و مالیاتی را که از مردم اخذ می‌کردند صرف احتیاجات شخصی خود می‌کردند و می‌کوشیدند که از مردم زمینکش محلی، بطور غیر محدود، بهره‌کشی کنند و خودسرانه بر آنها مالیات وضع نمایند و بهیچوجه، در اندیشه احیای کشاورزی و پیشه‌ها و بازرگانی نبودند. اینان هیچگونه رابطه‌ای با مردم و حتی فئودالهای محلی برقرار نمی‌ساختند و خط مشی سیاسی یاد شده، که در محیط فئودالهای مغول در فاصله سالهای ۱۲۳۰ تا ۱۲۴۰ - میلادی (۶۲۸ تا ۶۳۸ هجری) پدید آمد، در سراسر تاریخ حکومت مغولان در ایران، مشهود می‌باشد. در میان نمایندگان و مدافعان این دو روش، مبارزه شدیدی جریان داشت.

گرگوز و جانشین او ارغون آقا (سال ۱۲۴۴ میلادی/۶۴۲ هجری) بارها کوشیدند تا میزان مالیات را تثبیت و مشخص نمایند و خودکامی فئودالهای مغول را محدود سازند و آنان را مجبور کنند که وجوه مالیات وصولی را به‌خزانه تسلیم کنند.^۱

سران نظامی مغول، پیش از اردو کشی هلاکوخان، در سرزمینهای نوگشوده شروع به غصب و تصاحب اراضی فئودالهای محلی کردند. سران زمامدار مغول پس از تأسیس دولت هلاکوتیان، همان سیاست تصاحب اراضی فئودالهای محلی را تعقیب نمودند. سیاست ایلخانان بطور کلی متوجه آن بود که حد اعلای درآمد را از مردم محلی اخذ کنند. بدین سبب، در دوره تسلط مغولان، بهره‌کشی فئودالی از روستاییان بمراتب، شدیدتر از پیش شد. روستاییان (چنانکه ضمن توصیف احوال طبقه وسیع کشاورزان (در جلد سوم) بتفصیل گفتیم) ناچار بودند قریب سی‌گونه مالیات و بیغارپردازند و انجام دهند.

پس از حمله مغول به ایران، شبکه‌های آبیاری بکلی خراب شد، عده نفوس سخت تقلیل یافت، دامهای کاری نظیر گاو و قاطر و اسب از میان رفتند، قحطی و امراض ساریه بروز کرد، و این عوامل در وضع کشاورزی ایران منعکس گردید. خراسان بیشتر و زودتر از دیگر نواحی، آسیب دید. به‌گفته نسوی، پس از نخستین هجوم (۶۲۰-۶۱۷ هجری)، همه شهرها و قلاع خراسان بجز دژ خرنرز که متعلق به نسوی بود؛ ویران شد، ولی تقریباً همه فراریانی که به آن قلعه پناه برده بودند، بر اثر ابتلا به بیماری ساری، جان سپردند. فاتحان یا روستاییان را به قتل می‌رسانیدند، پایه اسیری می‌بردند و از آنان در کار محاصره بلاد، کندن خندق و آوردن سنگ برای دستگا‌های

سنگ انداز، استفاده می کردند.

بسیاری از ساکنان که برای نجات به کاریزها پناه برده بودند، در آن مجاری درگذشتند. چون سیاست کلی چنگیز قتل و غارت و از بین بردن انبارها و منابع آذوقه بود، قحطی و بیماری شیوع یافته بود. نسوی می نویسد از حدود بلخ تا حدود دامغان، یک سال، پیوسته خلق گوشت آدمی و سگ و گربه می خوردند؛ چه عمال چنگیزخان جمله انبارها را سوخته بودند.^۱ «چون بعد از ۱۴ سال یعنی در سنه ۶۳۴ هجری، خان بزرگ، اوکنای قآن، فرسود تا هرات را احیا کنند و عده‌ای از اسیران (هزار نفر پیشه‌ور و نساج را که بعد از تسخیر هرات از آن شهر کوچانده بودند بازگردانیدند، دیدند که در پیرامون ویرانه‌های شهر، تقریباً نه دوستانی باقی مانده و نه دام کادی، و جویها انباشته است و بدین سبب، مردم ناچار خود بجای گاو، گاوآهن می کشیدند. قرار بر این بود که هر مرد ساکن هرات ۳ من گندم در ۰ کوتهک (واحد طول) بکارد و از برکه آبش دهد. «هنگام زرع از وضع و شریف دو دجوغ (بوغ) می کشیدند و دیگری میعاد راست می داشت و بدین نوع زمین را شیار می کردند و تخم می پاشیدند و پنبه می کاشتند.» پس از برداشت محصول پنبه، بیست مرد هر یک بیست من پنبه به افغانستان بردند و از آنجا «ادوات دهفت آوردند.» [رک: سیفی، ص ۱۱۱]^۲ از این جملات پیداست که اسب و خر وجود نداشته است.

به گفته نویسنده ذیل تاریخ سیستان، در سال ۶۳۲ هجری، هنگامی که مغولان برای بار سوم به سیستان هجوم کردند، ویرانی و قحطی چندان عظیم بود که آذوقه به مبلغ باور نکردنی فروخته می شد؛ بدین قرار: شکر منی ۱۰ دینار، فانید (حلوا و قند سفید) ۱ دینار، عسل ۱۲ دینار، روغن حیوانی ۵ دینار، گوشت گوسفند ۴ دینار، گوشت گاو ۲ دینار.^۳

یکی از عواملی که به عدم ثبات و آشفتگی وضع اقتصادی ایران کمک می کرد، اختلاف بزرگی بود که بین سران نظامی و چادرنشین مغول و ترك از طرفی، و فنودالهای اسکان یافته ایرانی از طرف دیگر وجود داشت. این اختلاف در تمام زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی تجلی می کرد. فنودالها و مأمورین متنفذ ایرانی که در رأس دستگاه اداری قرار داشتند، می کوشیدند تا دولتی نیرومند و متمرکز تأسیس کنند و حکومتی شبیه حکومت غزنویان و سلاجقه پدید آورند و در پناه قدرت خان مغول، به وضع آشفته مالیاتی و میزان مال الاجاره اراضی مزروعی نظم و قراری بدهند، خزانه و مالیه دولت را تقویت کنند و اعیان چادرنشین ترك و مغول را که با اسراف و تبذیر و غارت کشاورزان با سیاست «تمرکزطلبی» مخالفت می کردند، بر سر جای خود بنشانند.

در عهد هلاکوئیان کمابیش فنودالهای ایرانی نظیر افراد خاندان جوینی که مال و منال فراوان داشتند موفق شدند که حکومت مرکزی را تقویت کنند.

در اواخر قرن هفتم هجری، وضع اقتصادی زمامداران مغول آشفته و درهم بود. در عهد

۱. به نقل از: کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، پیشین. ص ۱۲۷.

۲. همان، ص ۱۳۰-۱۲۹.

۳. تاریخ سیستان، ص ۲۹۶، به نقل از: کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، پیشین. ص

۱۲۲-۱۲۱.

کیخاتو، وضع مالیاتهای سنگین و مطالبه آن از مردم بینوا، امر محال بود؛ بهمین علت، تصمیم گرفتند با صدور پول کاغذی یا «چاو» طلاها را در خزانه جمع کنند و پول کاغذی را در جریان بگذارند. بالاخره در سال ۹۹۴ هجری (۱۲۹۴ میلادی) در «تبریز» پول کاغذی به جریان گذاشته شد. مردم مکلف بودند یا آن را قبول کنند و یا به دست مأمورین خان کشته شوند. ولی یک هفته پس از صدور چاو، مردم زبان به اعتراض گشودند، بازارها بسته شد، آذوقه نایاب گردید، تجارت داخلی و خارجی مختل گشت و از شهرها مالیات وصول نمی شد. مجبور شدند چاو را لغو کنند. مردم وزیر ایلخان را که «صدر جهان» نام داشت، «صدر کاغذی» خواندند. رسم چاو برافتاد و کیخاتو خان کشته شد. زمامداران بعدی نیز قادر نبودند که به وضع آشفته اقتصادی سلطت سروسامانی بدهند.

استثمار فنودالی و سنگینی بار مالیات، روز بروز بیشتر می شد. مأموران یا کسانی که وصول خراج را بمقاطع گرفته بودند، بدون اینکه هیچگونه نظارتی در اعمال ایشان بعمل آید، اقدام بوصول مالیاتها می کردند و مبالغ وصولی را تصاحب یا تَبذیر می نمودند، و وقتی خزانه پرداخت آن مبالغ را از آنها مطالبه می کرد، ایشان برای بار دوم و حتی سوم از رعایا مالیات می گرفتند، وصول مالیات، غالباً با شکنجه و آزار روستاییان توأم بود. روستاییان همیشه مبالغ روزافزونی بابت مالیاتهای عقب افتاده مقروض بودند. در فاصله بین سالهای ۶۴۸ تا ۶۵۹ هجری، کسانی که مالیاتها را نپرداخته اند و نیز اعضای خانواده ایشان به بردگی فروخته می شدند تا قرض ایشان به طلبکار پرداخته شود.

در طی قرنهای تاریخ ایران، هرگز وضع روستاییان بسختی و وخامت روزگار سلطه مغولان نبود. موضوع مقید ساختن روستاییان به زمین، مربوط به دوره مغول می باشد. فقه و حقوق اسلامی مجبور کردن روستاییان را به اقامت در یک محل و اطاعت ناگزیر او را از صاحب قلعه و زمین برسمیت نمی شناخت. پیش از سلطه مغولان، تابعیت و وابستگی فنودالی روستاییان صورت اقامت ناگزیر (سرواز) در یک نقطه را پیدا نمی کرد. موازین جدید را مغولان با خود آوردند.

بطور کلی، هلاکوتیان، با بهره کشی فنودالی شدید، موجبات سقوط و انحطاط اقتصادی کشور را فراهم کردند. غازان خان در دوران کوتاه زمامداری خود (۶۹۵ تا ۷۰۴ هجری) سعی کرد که به وضع آشفته اقتصادی سلطت سروسامانی ببخشد.

رشیدالدین فضل الله، ضمن بیان انواع ظلم و تطاولی که به رعایا می رفت، می نویسد: «کلوخ و خاشاک را در نظر حکام و غیرهم اعتبار بود و رعایا رانه؛ و خاشاک شوارع آن کوفتگی نمی یافت که رعیت.»^۱ غازان خان بموجب فرمائی، میزان ثابت خراج و مالیات سرانه (قپچور) را برای هر ناحیه به نقد یا جنس، معین و اعلام نمود. دستور دادخاتونان و شاهزادگان و سران قوم برای انجام مأموریتهای خصوصی، ایلچی یا مأسوری به نقاط مختلف کشور گسیل ندارند. رسم نزوله «یعنی سهام رعایا شدن، بکلی برافتاد. صدور پروات لغو گردید، بجای مقاطعه کاران، مأمورین معین و مسؤولی وظیفه اخذ خراج را بعهده داشتند و مبلغ وصولی را مستقیماً به خزانه تسلیم می کردند. علاوه بر این، غازان برای تشویق مردم به فعالیتهای کشاورزی، تسهیلات

مالیاتی قایل شد. فکر اصلاحی غازان را کمابیش الجایتوخان دنبال کرد ولی با سرک او، ابوسعید بهادرخان در سن ۱۲ سالگی، به حکومت رسید. وی بعزت صغر سن، قادر به اداره امور کشور نبود؛ بهمین علت، امیر چوپان و سایر اعیان چادر نشین بار دیگر، جان گرفتند و علیه تمرکز و انضباطی که از عهد غازان به یادگار مانده بود، به مبارزه برخاستند و به انقراض و از هم پاشیدگی حکومت ایلخانان کمک کردند.

در فاصله بین سقوط حکومت ایلخانان و استقرار حکومت صفویه، تغییر مهمی در وضع کشاورزان روی نداد. در دوران حکومت سر بداران، کمابیش، کشاورزان منطقه قدرت آنان، از ظلم و ستم در امان بودند. پس از آنکه تیمور بر آل مظفر و سر بداران دست یافت، اراضی فراوان را برسم سیورغال، میان سران نظامی خود و فئودالهای بزرگ ایرانی، که جانب وی را گرفته بودند، تقسیم کرد. وی به نفع کشاورزان قدسی بر نداشت. فرزند او شاهرخ، بطوری که دولت شاه نوشته، برای جلوگیری از عصیان کشاورزان، به پیروی از روش غازان خان، میزان بهره کشی فئودالها را تثبیت کرد ولی این اصلاحات از مظالم عملداران و مأمورین مالیاتی نکاست. در زمان سلطان حسین بایقرا، مظالم مأمورین دیوانی نسبت به کشاورزان و پیشه‌وران سبب عصیان خلق گردید. سلطان حسین بایقرا، وزیر کاربان خود، علیشیر نوایی را به هرات فرستاد، او بمحض ورود، از فراز سنبر مسجد جامع، لغو مالیاتهای غیرقانونی را اعلام کرد و کشاورزان و پیشه‌وران را برای مدت دو سال از مالیاتها و عوارض فوق العاده معاف نمود.

بطور کلی، در دوران بعد از اسلام، وضع زندگی اقتصادی مردم برحسب اوضاع و احوال طبیعی و نوسانات سیاسی، فرق می کرد. در مناطقی که کشاورزان از آب و هوای مناسب و خاک حاصلخیز و امنیت و ثبات سیاسی برخوردار بودند، زندگی کمابیش رضایتبخش بود؛ چنانکه زندگی مردم ایران در دوره طاهریان، سامانیان (مخصوصاً در دوره نخستین شهریاران این سلسله) و تا حدی در عهد غزنویان و سلجوقیان، در نتیجه امنیت و ثبات نسبی، قابل تحمل بود و کشاورزان با ابزارهای ابتدایی آن دوران کار می کردند، و اگر سواجه یا خطر بی آبی، میل، تکرک و آفتهای نباتی، ویا وطاعون نمی شدند و از مظالم مأمورین دیوانی سلامت می رستند، نان بخور و نمیری بدست می آوردند و در کلبه های گلی با زن و فرزند خود می خوردند.

بطور کلی، سطح توقعات و انتظارات اکثریت مردم بسیار پایین بود. مردم با ظلم و ستمگری و تبعیض، از عهد باستان آشنا و مأنوس بودند. اختلاف طبقاتی در نظر آنها اسری ازلی وابدی بود. قسمتی از معاملات و مبادلات مردم بطور تهاتری و پایاپای، صورت می گرفت؛ فی المثل گندم می دادند و پارچه می گرفتند و قسمت دیگر از نیازمندیهای خود را با پول تهیه می کردند. وضع پیشه‌وران و دیوانیان یا کارمندان دولت و روحانیان طبقه دوم و دیگر قشرهای میانه حال بر مراتب بهتر از کشاورزان بود.

پس از حمله مغول، ظلم و زور، جای مقررات و نظامات فئودالی قدیم را گرفت. فرمانروایان مغول به هیچ اصل قانونی پایبند نبودند. وقتی مالیاتهای ظالمانه مخارج آنان را تأمین نمی کرد، بیدرنک، مالیات جدیدی وضع می کردند و هرگاه با این مالیات نیز نظر آنها تأمین نمی شد، پیش هرکس پول یا متاعی سراغ می کردند، درصدد مطالبه آن برمی آمدند؛ و اگر صاحب مال

فعالیتهای اقتصادی پس از حمله مغول

مقاومت می‌کرد، با جبر و عنف و گاه با کشتن صاحب‌سال، به‌مطلوب خود می‌رسیدند. در نتیجه این سیاست جا برانه و دور از عواطف انسانی، همه کوشش می‌کردند که خود را بینوا و ظنیر جلوه دهند؛ لباس فاخر نپوشند و اشیاء نفیس و گرانبهایی اگر دارند در معرض تماشای مهمانان نگذارند. بسیاری از مردم این‌وقت، برای حفظ خود از شر مغولان، لباس سرسازی برتن می‌کردند؛ در زمرهٔ زورگویان و عمال حکومت جابر مغول در می‌آمدند. بسیاری از فعالیت‌های مشر اقتصادی نظیر کشاورزی، نجاری، آهنگری، کفاشی و غیره روی به کساد نهاد.

بازرگانی در عهد مغول: از دیرباز، مغولان به اهمیت بازرگانی برای برطرف کردن نیازمندیهایشان و برای فروش فرآورده‌های عشیره‌ای خود و از جمله پوستی که از راه شکار بدست می‌آوردند، پی برده بودند. چنگیزخان برای بازرگانان شرایط بسیار مناسبی تعیین کرد و به آنان امنیت کامل برای کارشان داد؛ و منگو حتی بمنظور جلوگیری از تصادم میان بازرگانان و مراقبان بازار، دستور داد جواز پیشه به نام بازرگانان صادر گردد. جنگ با خوارزمشاه نیز ظاهراً در نتیجه کوششهایی که چنگیز برای برقراری روابط بازرگانی بعمل می‌آورد، و در اثر سوء سیاست سلطان محمد خوارزمشاه درگرفت.

چون محصولات کشاورزی مغولستان نمی‌توانست نیازمندی مردم آن سامان را برطرف کند، ورود مواد غذایی به آن سرزمین اهمیت بسیار یافت. سیاست حمایت از بازرگانان در دوران سلطنت ایلخانان نیز ادامه یافت. «ادریش فن پرته‌نو» تبریژ ۱۱ از نظر مقدار جنس، غنی‌ترین شهر «نهای آن» دزد می‌نامد. میان ایران و بسیاری از ممالک دیگر روابط بازرگانی موجود بود»^۱ ولی این روابط گاه در اثر جنگها و سوء سیاست زمامداران رو به‌سستی می‌نهاد.

وضع جاده‌ها خوب نبود و بطور کلی مغولان در بهبود راهها و ایجاد خطوط ارتباطی جدید، قدم مؤثری برنداشتند. «تصور نمی‌رود که غازان، صرفنظر از برقراری امنیت در جاده‌ها، برای گسترش و رونق بازرگانی، کوشش فراوان کرده باشد. او رباخواری را ممنوع و در تعیین قیمت‌ها دخالت کرد. غازان از اجحاف دسته‌های چپاولگر و اطرافیان شاهزادگان که در بازار برای خود عوارضی وضع می‌کردند، جلوگیری کرد.»

حمدالله مستوفی می‌نویسد که کازرون در فارس و ترشیز در قهستان و سرو در ساوراء النهر مراکز بازرگانی شرق بوده‌اند. ماهرویان در فارس، پارچه‌های کتانی صادر می‌کرد، و کوتم در کنار بحر خزر، مرکز معاملهٔ گوسفند بود. در کرخ، شمال بغداد، معاملهٔ کاغذ، لباس و ابریشم رواج داشت. مواد غذایی ایران تا چین و هندوستان می‌رسید؛ مخصوصاً بازار صیفی و گوجه خشک خوارزم رواجی تمام داشت. سیوهٔ اصفهان به آسیای صغیر فرستاده می‌شد. از ترکستان مشک، پوست سنجاب و سمور و غیره وارد می‌شد. دادوستد با مغرب، دارای اهمیت خاص بود، اما فرمانروایان مغول برای توسعهٔ آن کوششی نکردند. مراکز مهم ایتالیا، بخصوص بنادر ژن و ونیز، در این دادوستد، واسطه بودند.»^۲

گزارش مارکوپولو در پیرامون وضع تجارت و بازرگانی: بطور کلی، پس از

۱. برنولد اشپولر، تاریخ مغول در ایران. ترجمهٔ محمود میرآفتاب، ص ۴۳۲-۴۲۹ (به اختصار).

۲. همان، ص ۴۳۳-۴۳۲ (به اختصار).

حمله مغول، مدت‌ها در کشورهای مغلوب و بلادیده، اثری از فعالیتهای اقتصادی بچشم نمی‌خورد. از عهد قویلیای، از برکت امنیت و آرامش نسبی که در منطقه وسیع امپراتوری مغولان پدید آمده بود جنبشهای اقتصادی و تجاری در زمینه‌های مختلف پدیدار شد. مارکوپولو: در سفرنامه خود، از فعالیتهای مختلف اقتصادی در سرزمین چین و دیگر کشورهای آسیا و خاورمیانه سخن می‌گوید، مخصوصاً خاطر نشان می‌کند که «برای اداره کردن این تجارت عظیم، در داخل کشور، و برای ترتیب امور بازرگانی با هند و جزایر «انسولند» (اندونزی و فیلیپین) مؤسسات بسیار مهم و مقتدر راهنمایی تأسیس شده بود که با مؤسسات مشابه آن در ایالات فلاندر و فلورانس، رقابت می‌نمود.» مارکوپولو از وضع مساعد بازرگانان یاد می‌کند: «بازرگانان و زنان و وابستگان آنها در نهایت تنعم زندگی می‌کنند. پول کاغذی باعث تسهیل معاملات است، و مردم در خرید و فروش بین «زرسه» با پول کاغذی (اسکناس) استیازی قائل نیستند. کشتیهای تجاری از هند، انواع ادویه، مانند فلفل و زنجبیل و دارچین وارد می‌کنند. سفارهای پکن سملو از انواع منسوجات و ابریشمهای رشته و نرشته و پارچه‌های ابریشمی و زربفت بسیار مجلل است. روزی نیست که هزارگردونه ابریشم وارد این شهر نشود، و با آن ابریشمها مقادیر بسیاری منسوجات زرین و پارچه‌های ابریشمی تهیه نگردد. منسوجات ابریشمی، نه تنها برای جزایر اندونزی و فیلیپین بلکه به‌سالمک اسلامی نیز صادر می‌شود.» و بهمین جهت بود که جمعیت زیادی سرکب از تجار عرب و ایرانی و مسیحی در آنجا زندگی می‌کردند.

در دورهٔ هلاکو، روابط تجاری بین چین و ایران وسعت گرفت. از چین، منسوجات ابریشمی و ظروف چینی وارد ایران می‌گردید و در مقابل از ایران، قالی و زین و برگ و آلات و ابزار سواری و اسلحه و اشیاء مفرغی و مینا کاری را به‌چنین صادرمی کردند.^۱

در پایان قرن سیزدهم، دو راه بسیار طولانی مغرب زمین را به‌شرق دور متصل می‌کرد: اول راه قبحاق تا شهر «توتن هوانک»؛ تجار ژن و ونیز پس از عبور از شبه‌جزیره کریمه، از طریق شط ولگا و اتزار، واقع در ساحل سیحون، بطرف مغولستان و قراقوروم رهسپار، و از آنجا بسوی پکن سرانجام می‌شدند. راه دیگری نیز بود که از طرابوزان و سواحل دریای سیاه شروع می‌شد و از سوریه و آسیای صغیر می‌گذشت و پس از عبور از تبریز، قزوین، ری، سروسمرقند، تاشکند، کاشغر به «توتن هوانک» می‌رسید. از این راهها، شرق دور با اروپا مرتبط می‌شد. می‌توان گفت حمله مغول با تمام خرابیها و زیانهایی که ببار آورد، موجب گردید که چین و ترکستان و ایران و روسیه در زیرلوی یک امپراتوری عظیم قرار گیرد، و از یک «یاسا» و مقررات سخت و خشنی که بوسیلهٔ پادشاهان تحمیل شده بود تبعیت کنند، و مأمورین، سراقب امنیت راهها و ایمنی کاروانها و مسافرین باشند. به‌این ترتیب، باراههای زمینی و دریایی امن و آرام، روابط بازرگانی بین اروپا و شرق دور برقرار می‌شود. در این امپراتوری وسیع، تمام ادیان و مذاهب، کمابیش از آزادی برخوردار بودند.^۲ در حوزهٔ قدرت مغولان، وضع پست و چاهار نیز رضایتبخش بود «اودوریک» از حسن اداره و ترتیب پست در امپراتوری مغول صحبت می‌کند. چاهارها با نهایت سرعت بر روی اسبها یا اشتران سریع‌السیر سوارند، و چون به‌نزدیک منزل (یام) می‌رسند، در نغیری که همراه دارند

۱. ذکا، ده‌گروه، امپراتوری صحرائودان، ترجمهٔ عبدالعسین میکده، ص ۵۱۲-۵۱۱.

۲. ذکا، همان، ص ۵۱۶-۵۱۴.

می‌دیند و محافظین آن «پام» از نزدیک شدن پیک، بدین ترتیب، آگاه می‌شوند و فوراً اسب یا شتر دیگری را حاضر می‌کنند. چاهار، نامه‌ها یا چیزهایی را که هست می‌گیرد و بر زمین می‌نشیند و «ریعاً بسوی «پام» بعدی می‌رود. و همین ترتیب همواره ادامه می‌یابد. خان بزرگ، در مدت ۲ ساعت، از وقایع جاهایی که با اقامتگاه او سه روز فاصله اسب مسافت دارد آگاه می‌شود.»^۱

«روحانیان مسلمان - سادات و علما و شیوخ و مسالک درویشی - در عهد مغولان، وضع و اقتدار اقتصادی خود را حفظ کردند. مغولان شمن پرست، که بر روی هم با پیروان ادیان دیگر مدارا می‌کردند، بزودی از نفوذ کلمه و اعتبار معنوی و مذهبی روحانیان مسلمان در میان عامه مردم باخبر شدند و بخشی از اسلاک موقوفه را در اختیار آنان گذاشتند.

وضع اقتصادی طبقات اجتماعی

اسلاک موقوفه کماکان شامل اراضی وسیع نبود بلکه کارگاههای صنعتی و دکاکین و راسه بازارها و کاروانسراها نیز جزو آن بود؛ و روحانیان فتودال اختیار عواید آن را در دست خود داشتند.

اعیان روحانی و مأموران به تجارت محلی و ترانزیتی و کاروانی علاقه و بستگی نزدیک داشتند. اعضای شرکتهای بزرگ بازرگانی یا «اورتاها» غالباً نماینده خانها و شاهزادگان و شاهزاده خانها و امیران بزرگ فتودال بودند. البسه ابریشمی و زربفت و اسلحه و ماهوت و ظروف چینی و سنگهای قیمتی و مصنوعات طلا و نقره در دربار فتودالها قدر و قیمت عالی داشت. مغولان به مأموران اعیان‌نشن و خدمتگزار ایرانی نیازمند بودند، زیرا اینان در امر بهره‌کشی از مردم مغلوب و مطیع شهر و روستا، دستیاران اصلی ایشان به‌شمار می‌رفتند. بدین طریق در دولت هلاکوئیان گروه حاکمه فتودال به چهار گروه اجتماعی که از لحاظ ملیت و زبان و مذهب و شیوه زندگی با یکدیگر تفاوت داشتند، تقسیم می‌شد:

۱. اعیان نظامی چادرنشین مغول، ترک یا کرد.
۲. مأموران کشوری که بیشتر ایرانی بودند.
۳. روحانیان عالی‌مقام مسلمان، و در کشورهای قفقاز و آسیای صغیر و عراق عرب، روحانیان مسلمان و مسیحی.

۴. اعیان محلی شهرستانهای ایران که با دستگاه دولت مرکزی ارتباطی نداشتند. از لحاظ سیاسی وظیفه رهبری با اعیان چادرنشین مغول و ترک بود. اعیان مغول به شیوه قدیم خود زندگی می‌کردند و سعی آنها این بود که از روستاییان محلی بحد اعلائی ممکن بهره‌کشی کنند. برای این کار از ادارات دولتی که در رأس آنها صاحب‌دیوان قرار داشت، استفاده می‌کردند. وی تمام اسور خزان و وصول مالیات و درآمد و خرج دولت و اسور دفتری و اداری و عزل و نصب کارمندان جزء اداری را به‌عهده داشت.

رسیدگی به امور کارخانه‌های صنعتی، که معمولاً متعلق به خان یا کسان او بود، نیز جزو وظایف صاحب‌دیوان بود. در کارخانه‌های سزبور پیشه‌ورانی که هنگام تصرف کشور به‌بردگی درآمده بودند، و یا اخلاف ایشان، کاری کردند.

در بعضی از ایالات و شهرهای بزرگ، مأموران مالیاتی اقامت داشتند که در برابر حکومت مرکزی مسؤول وصول منظم مالیاتها و تحویل وجوه به خزانه بودند. معمولاً وصول مالیات به مقاطعه واگذار می‌شد و مقاطعه کاری توانست، بلا مانع و بدون اینکه نظارتی در اعمال او به عمل آید، مردم را غارت کند.^۱

گردآوری مالیات: «جمع‌آوری مالیات در ایالات و بلاد، با اقدامات بیرحمانه و فوق‌العاده توأم بود، و در واقع به یک لشکرکشی جنگی کوچک مشابهت داشت. مبلغی که از مردم مأخوذ می‌گردید به ارقام سرسام‌آوری سر می‌زد. بنا به گفته حمدالله مستوفی قزوینی، در آمد دولت که در سال ۱۲۹۵ میلادی (۶۹۵ هجری) برابر ۱۷۰۰ تومان بود (هر تومان ده هزار دینار) به اضافه مبلغی هنگفت به جیب مأموران و مقاطعه‌کساران و اسیران فتودال می‌رفت، زیرا که مالیات نواحی که جزو اقطاع فتودالها بود، گرچه توسط مأموران دولت وصول می‌شد ولی وارد خزانه دولت نمی‌گشت بلکه در اختیار فتودالها گذاشته می‌شد.

اداره مرکزی گذشته از دیوان عالی، دیوانهای دیگری داشت و از آنجمله دیوان اینجو بود، که اداره امور اسلاک منقول و غیرمنقول شخصی خان و کسان او را عهده‌دار بود. مبالغ هنگفتی که وارد خزانه خان می‌شد، صرف نگهداری خدمتگزاران اقامتگاه وی و کسان او و مخارج شاهزادگان و بزسهای باشکوه و نگهداری لشکریان می‌گشت.

سران نظامی زندگی چادرنشینی داشتند و به اقتضای فصل، به ییلاق و قشلاق می‌رفتند و سخت به یاسای چنگیزی و سنن زندگی چادرنشینی علاقه‌مند بودند. با این حال، نمایندگان ادیان گوناگون و گروههای مختلف سعی می‌کردند خان مغول را به معتقدات مذهبی و راه و رسم خود متمایل سازند.

مأموران کشوری ایران که در رأس دستگاه اداری قرار داشتند، می‌کوشیدند تا دولتی نیرومند و متمرکز تأسیس کنند و دستگاه خلافت و دولت غزنویان را که خود نمونه‌ای از دولت ساسانیان بود، سرمشق خویش قرار دهند و قدرت خان را محکم و استوار سازند و او را به قبول اسلام تبلیغ کنند و شیوه مالیاتی و میزان مال الاجاره و مالیاتها را تحت نظم و حساب معینی درآورند و در عین حال، علیه تقوق و نفوذ اعیان چادرنشین مغول و تمایلات گریز از مرکز آنان و تپذیر و ریخت‌وپاش کسان خان مبارزه می‌کردند.

روش مأموران کشوری ایران در برابر رعایا و شهریان از دیرباز بهره‌کشی شدید بود، ولی هرگز کار را به فقر و ورشکستگی کامل روستاییان و تباهی نیروهای تولیدی نمی‌کشاندند.^۲ در حالی که اعیان چادرنشین در راه دیگری سیر می‌کردند و برای ازهم پاشیدگی و عدم تمرکز دولت تلاش می‌نمودند، از اواخر عهد هلاکو آثار انحطاط در قدرت مغولان بچشم می‌خورد. مغولان که به نیروی جنگی خود سخت می‌بالیدند، در رمضان ۶۵۸ در محل «عین جالوت» (در فلسطین) شکست سختی از مسلمانان خوردند و برای همیشه از تسخیر مصر و شام چشم پوشیدند.

۱. تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم، پیشین. ص ۲۴۷-۲۴۶ (به اختصار).

۲. همان. ص ۲۴۷-۲۴۹ (به اختصار).

«پس از مرگ هلاکو و تشکیل شورای مشورتی (قورولتا) اباقاخان به زمامداری رسید. از این دوره، بیش از پیش آثار انحطاط و شکست در ناصیه دولت ایلخانی دیده می‌شد. مغولان در حمله به سوریه طرفی نبستند و دو بار، یکی در سال ۶۵۹ و دیگر در سال ۶۷۶ هجری، از صبریان شکست خوردند.

در عهد اباقاخان روابطی بین پاپ روم و دول اروپای غربی با ایلخانان برقرار شد ولی نتایج مهمی از این روابط و آمد و رفتها نصیب طرفین نشد.

پس از مرگ اباقاخان، تکودار به زمامداری رسید. وی نخستین ایلخانی است که به دین اسلام درآمد و احمد نامیده شد. او در صدد بود که دولت مغولی را به یک دولت اسلامی تبدیل کند. وی به مسلوکان مصر و مردم بغداد اعلام کرد که اسلام پذیرفته و از مسلمانان حمایت خواهد کرد، ولی سیاست احمد، با منافع و مصالح فتودالهای چادر نشین که هواخواه سنن دیرین بودند، به هیچوجه هم‌آهنگی نداشت؛ لذا لشکریان و فتودالهای مغول به ارغون روی آوردند. احمد در جنگ خانگی شکست خورد و ستواری شد. پس از دستگیری (بدون اینکه خودش ریخته شود) به قتل رسید. در عهد ارغون، سران نظامی و فتودالها از اطاعت حکومت مرکزی سر باز می‌زدند و چنانکه یادآور شدیم، رجال ایرانی همواره هواخواه تمرکز بودند. خانواده جویی از عهد هلاکو از این سیاست جانبداری می‌کرد. شمس‌الدین محمد رئیس این خاندان مقام صاحب‌دیوایی داشت و فرزند او، بهاء‌الدین حاکم اصفهان، و برادر او عظامسلک جویی، مورخ معروف، حاکم بغداد بود، و دیگر افراد این خاندان هر یک در گوشه‌ای، حکومت و فرمانروایی داشتند و هرگز از مال‌اندوزی و کسب ثروت غافل نبودند. شمس‌الدین صاحب‌دیوان در طی بیست سال که امور مالی دولت را اداره می‌کرد، چهل میلیون دینار املاک خرید و بهای اموال منقول و گله‌ها و ربه‌های اسب وی به بیست میلیون دینار بالغ می‌شد.

حیات عموم رجال ایرانی در دوره ایلخانان، در اثر تضادهای اقتصادی و سیاسی، همواره در معرض خطر بود؛ چنانکه در عهد ارغون شمس‌الدین جویی را کشتند و املاکش را ضبط کردند.

ارغون که از نفوذ ایرانیان در دستگاه حکومت راضی نبود، یکچند از کارشناسان یهودی و مسیحی استمداد جست و سعدالدوله یهودی را به وزارت برگزید. همینکه سعدالدوله خواست از تجاوز و زورگویی اعیان نظامی مغول جلوگیری کند، علیه او به تبلیغات شدیدی دست زدند و گفتند که این مرد یهودی می‌خواهد که کعبه مسلمانان را به بتخانه بت‌پرستان تبدیل کند. ارغون در حال بیماری، تحت تأثیر این تحریکات، دستور اعدام او را داد. مرگ او موجب غارت اموال او و خویشاوندانش شد. کشتار یهودیان آغاز شد و مأموران مسلمان، از این وقایع خرسند شدند.

در سال ۶۸۸ هجری، امیر نوروز، فرزند «ارغون آقا» که در خراسان حکومت می‌کرد، اسلام پذیرفت و با فتودالهای متنفذ ایرانی دست دوستی داد و علیه سیاست ضداسلامی ارغون به پا خاست.

در عهد ارغون، روابط ایلخانان با اروپای غربی جان تازه گرفت، ولی اتحاد نظامی بین دول اروپای غربی و دولت ایلخانی هیچگاه از حدود حرف و مکاتبه تجاوز نکرد.

در این ایام، ژن و ونیز موقعیت اقتصادی ممتازی داشتند، تجارت بین هندوستان و کشورهای کرانه مدیترانه از راه هند، هرمز، اصفهان، سلطانیه، ارز روم و قسطنطنیه یعنی از راه ایران، صورت می‌گرفت و عواید کلانی نصیب دولت ایلخانی و بازرگانان ژن می‌شد.

پس از سرگ ارغون، کیخاتو، فرزند اباقاخان به حکومت رسید؛ وزارت او با همدالدین بود. در این دوره، حکومت ایلخانان با بحران اقتصادی شدیدی مواجه گردید.

از آنجایی که وضع مالیاتهای فوق‌العاده و اخذ آن از سردمی که به کلی بینوا و از هستی ساقط شده بودند محال بود، تصمیم گرفتند به‌صورت پول کاغذی یا چاد دست بزنند. نمونه و سرمشق آنان پولی بود که خان بزرگ قوییلای قآن در سراسر چین رایج کرده بود.

صدرالدین، با اتخاذ این سیاست می‌خواست طلاها در خزانه جمع شود و معاملات و کارهای بازرگانی با پول کاغذی صورت گیرد ولی مردم چنانکه گفتیم با این کار موافق نبودند. «چنانکه دیدیم، سران نظامی مغول از آغاز نفوذ در شرق نزدیک،

آشفته‌گی وضع اقتصادی

سیاست تصاحب اراضی فئودالهای محلی را تعقیب می‌کردند و مطلقاً از یک سیاست اقتصادی قابل دوام و مبتنی بر مصالح عمومی تبعیت نمی‌کردند. در عهد ایلخانان زمینهایی که بیشتر به خوارزمشاهیان و خویشاوندان ایشان تعلق داشت و بخشی از اراضی موقوفه، به‌سلطنت دولت مغول و خانواده ایلخانان درآمد. در دولت هلاکوخان، اراضی رسماً به‌گروه‌های زیر تقسیم می‌شد:

۱) زمینهای دولتی، یا دیوانی، ۲) اراضی اینجویا خاص اینجو که به‌خان و خویشاوندان وی تعلق داشت، ۳) اراضی مالکان خصوصی (ملک) که به‌فئودالهای مغول و محلی تعلق داشت، ۴) اراضی موقوفه.

درآمد اراضی دیوانی برای تأمین مخارج دولتی صرف می‌شد. درآمد اراضی اینجو به‌مصرف دستگاه شخص خان و خویشاوندان وی و شاید لشکریانش می‌رسید. روحانیان مسلمان درآمد اراضی موقوفه را در اختیار داشتند. جمع‌آوری مالیات از رعایایی که در اراضی دیوانی و اینجو مسکن داشتند، مستقیماً توسط دستگاه مالی دیوان عالی یا دیوان اینجوبه‌عمل می‌آمد و یا به‌فئودالها و تجار بزرگ به «مقاطعه» داده می‌شد.

این شیوهٔ اخیر برای مردم مالیات‌دهنده بسیار سنگین و دشوار بود؛ بخصوص که در دورهٔ سلطهٔ مغولان، بهره‌کشی فئودالی از روستاییان به‌سراتب شدیدتر از پیش بود؛ روستاییان می‌بایست قریب‌می‌گونه مالیات و بیغدار را بپردازند و انجام دهند.

یکی از مالیاتهای اصلی، مال یا خراج یا مالیات ارضی بود که به‌جنس یعنی به‌صورت سهمی از حاصل زمین و یا در نواحی سجاور شهرها تقدماً اخذ می‌گردید. میزان خراج در نواحی مختلف یکسان نبود، و گاهی اضافه‌ای به‌نام فرع به‌میزان ده درصد مبلغ خراج به‌آن افزوده می‌گردید.

فاتحان، مالیاتی به‌نام قچچود وضع کردند که نخست فقط از چادرنشینان به‌میزان یک در صد از تعداد داسها مأخوذ می‌شد و بعدها، به‌شکل مالیات نقدی و سرانه از روستاییان و

شهریان گرفته می‌شد.

مالیات سرانه یا جزیه که علی‌رغم شریعت اسلامی نه تنها از مسیحیان و زرتشتیان و یهودیان بلکه از مسلمانان نیز گرفته می‌شد، برای پیروان اسلام بی‌اندازه توهین‌آمیز بود. گذشته از مالیاتهای یادشده، عوارض گوناگون دیگری جنساً و تقدماً از روستاییان گرفته می‌شد که اخراجات نامیده می‌شد و صرف نگاهداری دستگاه امیران و لشکریان و ماسوران عالی‌مقام و ایلچیان و غیره می‌گشت.

روستاییان می‌بایست برای اسبان، جو و علف و برای لشکریان آذوقه تهیه و تسلیم کنند (که هلفه و علوفه نامیده می‌شد) و غله و مشروب (به اصطلاح تغار) جمع کنند و الخ. سنگینی بار استثمار فئودالی که در دوران این فاتحان شدت یافت، بر اثر شیوه خاصی که در وصول مالیاتها به کار می‌رفت سخت و تحمل‌ناپذیرتر گشته بود.

در عهد مغولان، گذشته از عوارض و مالیاتهای گوناگون و فراوان که به نفع خزانه گرفته می‌شد، تسلیم بروات به شاهزادگان و خاتونان و امیران و ماسوران، بسیار متداول بود. برات، چنانکه از نام آن نیز معلوم است، به دارنده آن حق می‌داد که مواجب یا مستمری خویش را از محل مالیاتهای فلان یا بهمان ولایت یا ده وصول کند.

رشیدالدین فضل‌الله، دربارهٔ اینکه مبالغ مذکور در برات به چه نحوی از روستاییان مآخوذ می‌گردید، داستانی نقل می‌کند:

سردی وارد دهکده‌ای شد تا مبلغ براتی را وصول کنند، ولی ده را بکلی خالی از سکنه یافتند؛ تمام اهل ده گریخته بودند. در میدان ده گروهی از سپاهیان را دید که با کمال بیرحمی ده نفر روستایی را سرفگون آویخته با چوب می‌زدند و می‌کوشیدند از ایشان اعتراف بگیرند که اهل ده که می‌بایست مبلغ براتهای ایشان را پردازند، به کجا رفته‌اند.

سنگینی بار بیغارها و سخره‌های متعددی که به نفع دولت معمول بود، نیز کمتر از مالیات و برات و مانند آن نبود؛ مثلاً سخرهٔ پستی (یا الاغ) که روستاییان موظف بودند برای توفنگاههای پستی، یاسها یا چاپارخانه‌ها و ایلچیان و سران نظامی اسب و خر بدهند.

بیغار، به معنی اخص نیز، که عبارت بود از کار اجباری برای احیاء و تنقیهٔ قنوات و ساختمان قلاع و کاخها و احداث جاده‌ها، بار سنگینی بود. در ضمن انجام این کارها هزاران نفر از روستاییان جان می‌سپردند و چارپایان بیشمار سقط می‌شدند و این بیغار، کاری بی‌حاصل بود.

بدین سبب، تمام کوششها و تشبثاتی که شش ایلخان نخستین بخاطر ساختن شهرها و کاخها به عمل آوردند، به نتیجه نرسید و ساختمانها نیمه‌تمام ماند.

نژده یا نزول اجلال از لحاظ روستاییان مصیبتی واقعی به‌شمار می‌رفت؛ هر شخصیت مغربی به‌شهر یا دهکده‌ای قدم می‌گذاشت برای خود و خادمان و همراهان خویش صدها نژول را اشغال می‌کرد. نوکران اسیر یا فرمانروا هر چه از اسواول میزبان خود می‌یافتند می‌بردند، به‌ناموس زنان دست‌درازی می‌کردند و صاحبان خانه‌ها را مورد استهزاء و مسخره قرار می‌دادند. روستاییان و مردم شهری از بیم این میهمانان ناخوانده عمداً خانه‌های خود را به حال نیمه ویران نگاه می‌داشتند تا اسیر و اطرافیان وی در آن نزول اجلال نکنند. معمولاً پس از

رفتن سیهمانی «سیهمانان» دیگری جایگزین وی می‌شدند. در طی قرون، هرگز وضع روستاییان به‌سختی و وخامت روزگار سلطه مغولان نبود و موضوع وابستگی و مقید ساختن روستاییان به‌زمین، یادگار سلطه مغولان است. فقه و حقوق اسلامی اجبار روستاییان را به‌اقامت در یک محل، اطاعت ناگزیر او را از صاحب قلعه و زمین به‌رسمیت نمی‌شناخت. خراجگزاران یعنی روستاییان و شهریان از لحاظ حقوق واجد آزادی فردی شمرده می‌شدند. وابستگی کشاورزان به‌زمین فئودال، شامل حال سردم اسکان یافته‌دهات نیز می‌شد، و این تقید و وابستگی نتیجه طبیعی و منطقی جریان تکامل عمومی جامعه فئودالی به‌شمار می‌رفت.

وضع کشاورزان، در اراضی و اسلاک خصوصی فئودالها، اندکی بهتر بود زیرا آنها در حفظ نیروی رعایای خود، لاقلاً از لحاظ تجدید تولید، ذینفع بودند در حالی که مقاطعه کاران وصول خراج، فقط می‌خواستند با غارت روستاییان ثروتمند شوند و پوست از تن آنان بکنند. در پایان قرن سیزدهم میلادی، بر اثر استثمار وحشیانه‌ای که از جانب مغولان اعمال می‌شد، نواحی بسیار، بالکل ویران و خالی از سکنه شد و سردم آن فرار کردند. به‌گفته رشیدالدین فضل‌الله، در بسیاری از نواحی فقط در یک دهم اراضی سردم زراعت می‌شد و باقی بایر مانده بود.

در اثر شکست اقتصادی، شهرهایی که هنگام هجوم مغول ویران شده بود، با تانی و کندی فوق‌العاده، احیاء می‌گشت. در اثر فقر عمومی و نبودن قوه خرید، وضع بازارها نیز رضایتبخش نبود. با این حال، مقاسات مغول از سردم شهرنشین مالیاتی به‌نام تمغا می‌گرفتند. مالیاتی نیز به‌عنوان تمغا، از کارگاه صنعتی و مؤسسات بازرگانی، اعم از تجارت عمده یا خرده‌فروشی و حتی خرید و فروش آذوقه و هیزم که روستاییان اطراف به بازارهای شهر وارد می‌کردند، و همچنین از انواع مصنوعات شهری اخذ می‌شد. میزان مالیات تمغا گزاف بود و در پیشه‌وری و بازرگانی انعکاس سرگباری داشت.^۱

طرح: «رسی که به‌طرح معروف بود، و طبق آن روستاییان و ارباب حرف می‌بایست کالاها و محصولات را به‌قیمتی نازلتر از بهای بازار به‌خزانه دولت تسلیم کنند، بسیار سنگین و تحمل‌ناپذیر بود. از جانب دیگر، تجار و صنعتگران مجبور بودند خوارباری را که دولت به رسم خراج از رعایا گرفته بود چهار تا پنج بارگزانتر از قیمت بازار خریداری کنند، و این معامله هم طرح نامیده می‌شد.

برای انتقال کالا از نقطه‌ای به نقطه دیگر، حقوق گمرکی یا باج پرداخت می‌شد. تمام سنگینی بار مالیاتها بر دوش صنعتکاران بود. تجار بزرگ کلی فروش، که در کف حمایت ایلخان قرار داشتند، از تسهیلات بزرگ مالیاتی برخوردار بودند. گذشته از این، صنعتکاران بخشی از مصنوعات خویش را به‌خزانه یا فئودالها می‌دادند و کارهای اجباری گوناگونی را نیز انجام می‌دادند و در ساختمان و ابنیه عمومی و تزئین شهر در سواق ورود ایلخان و شاهزادگان و غیره شرکت می‌جستند.

وضع صنعتکارانی که برده شده و در کارخانه‌های دولتی، اسلحه و البسه و لوازم